

ساختار کلی دفتر ششم مثنوی مولوی

دکتر سید سلمان صفوی*

چکیده

در این مقاله، ساختار کلی دفتر ششم مثنوی مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ به این ترتیب که با تجزیه و تحلیل هر بخش و تعیین روایی یا موضوعی بودن آن، بخش‌های مرتبط با یکدیگر جهت ایجاد واحدهای بزرگ‌تر به نام «گفتمان» (Discourse) مشخص می‌گردد. دفتر ششم مثنوی شامل دوازده گفتمان بلند است که عنصر وحدت روایی در آن ضعیف است. پس از مشخص نمودن این واحدهای بزرگ‌تر، رابطه بین بخش‌های یک گفتمان و ارتباط موضوعی آنها با یکدیگر مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته، منجر به کشف بزرگ این تحقیق یعنی کشف ساختار کلی دفتر ششم می‌شود. بخش‌های هر گفتمان اگر چه یکی پس از دیگری قرار گرفته‌اند لیکن نه به روش متوالی (Sequentially)، بلکه به صورت «کل‌نگر» (Synoptic) و با استفاده از دو اصل ترکیبی پاراللیسم (Parallelism) و انعکاس متقاطع (Chiasmus) سازمان‌دهی شده‌اند که امری کاملاً غیرمنتظره است. از سویی متن با رویکرد متوالی، تصادفی به نظر می‌رسد و از سوی دیگر با رویکرد کل‌نگر، سازمان‌دهی و ساختاری زیبا و بدیع نمودار می‌گردد. سازمان‌دهی کل‌نگر، صرفاً از لحاظ زیبایی‌شناسی اقیانوس‌کننده نیست؛ بلکه زمینه را برای تهیه طرح‌های معنادار مهم با تأکید بر اهمیت ساختار نیز فراهم می‌آورد که هر دو از اهمیت یکسان برخوردارند. بخش‌های هر حکایت، نه تنها با بهره‌گیری از پاراللیسم و انعکاس متقاطع سازمان‌دهی شده‌اند بلکه دفتر ششم به عنوان یک کل، مورد بحث و بررسی قرار گرفته و به این ترتیب حکایت‌ها در کنار یکدیگر واقع شده‌اند. دفتر

*. استاد دانشگاه لندن - آکادمی مطالعات ایرانی لندن - سردبیر مجله *Transcendent Philosophy*

Email: philosophy@iranianstudies.org / sgsafavi@hotmail.com

ششم مثنوی مولوی دارای ۱۴۱ بخش و ۴۷ داستان کوتاه و بلند است لیکن بر اساس روش کل نگر (Synoptic)، شامل «دوازده گفتمان» (Discourse) است که روابط دقیق پارالیسمی با یکدیگر دارند. در بررسی دفتر ششم با رویکرد کل نگر، تحول و تعالی تدریجی «فناى در توحید» در طریقت معنوی آشکار می‌گردد.

کلیدواژه: مثنوی، مولوی، دفتر ششم، ساختار، پارالل، کل نگر، فنا، توحید افعال، صفات، ذات، عشق.

گفتمان اول: داستان سؤال سائل از مرغ (ابیات ۱۲۹-۴۳۴، ۱۰ بخش)
گفتمان دوم: داستان آن صیادی کی خویشان در گیاه پیچیده بود و آن مرغ (ابیات ۴۳۵-۵۹۲، ۵ بخش)

گفتمان سوم: داستان آن عاشق کی شب بیامد بر امید وعده معشوق... (ابیات ۵۹۳-۸۸۷، ۱۰ بخش)

گفتمان چهارم: داستان احد احد گفتن بلال (ابیات ۸۸۸-۱۱۱۰، ۵ بخش)

گفتمان پنجم: داستان هلال که بنده مخلص بود خدای را (ابیات ۱۱۱۱-۱۲۲۱، ۵ بخش)

گفتمان ششم: داستان آن عجزه (ابیات ۱۲۲۲-۱۲۹۲، ۵ بخش)

گفتمان هفتم: داستان آن رنجور کی طیب درو امید صحت ندید (ابیات ۱۲۹۳-۱۸۳۳، ۵ بخش)

گفتمان هشتم: داستان باقی فقیر روزی طلب بی واسطه کسب (ابیات ۱۸۳۴-۲۳۷۵، ۱۶ بخش)

گفتمان نهم: حکایت آن سه مسافر مسلمان و ترسا و جهود (ابیات ۲۳۷۶-۲۵۰۹، ۴ بخش)

گفتمان دهم: داستان منادی کردن سید ملک ترمذ (ابیات ۲۵۱۰-۲۹۷۳، ۸ بخش)
بخش رابط: قصه عبدالغوث (ابیات ۲۹۷۴-۳۰۱۳)

گفتمان یازدهم: داستان محتسب (ابیات ۳۰۱۴-۳۵۸۲، ۱۱ بخش)

گفتمان دوازدهم: داستان دژ هوش ربا / قلعه ذات الصور (ابیات ۳۵۸۳-۴۹۰۲، ۳۹ بخش)
مثل: ۴۹۰۳-۴۹۱۵

ساختار دفتر ششم مثنوی مولوی

موضوع اصلی مقاله حاضر، بررسی ساختار روایی و موضوعی دفتر ششم مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین محمد مولوی رومی بلخی خراسانی است. مثنوی، در قرن هفتم هجری شمسی (سیزدهم میلادی) در شش دفتر و حدود بیست و شش هزار بیت سروده شده و یکی از برترین آثار عرفانی فارسی کلاسیک است. به نظر محققان شرقی و غربی سرایش مثنوی، بدون هدف و بالطبع فاقد طرح و ساختار است،^۱ لیکن از آن رو که مولانا به عنوان شاعری توانا و خلاق و قادر به هر گونه تأثیرگذاری بر افکار و اندیشه‌های دیگران بوده، بعید است اثری ناقص آفریده باشد. هم چنین تأکید دایمی او مبنی بر این که جهان ظاهری، جهان واقعی نیست؛ و آنکه مثنوی ملهم از قرآن و کشف القرآن است. دلیل قطعی بر ضرورت بررسی ساختار مثنوی و اجماع محققان در مورد بی هدفی و فقدان ظاهری ساختار است. «ساختار» به معنای چارچوب تعیین کننده مناسبات درون عناصر یا اجزاء یک داستان، اثر یا پدیدار است که به مفهوم «هم‌خوانی ارگانیک میان اجزاء اثر» باز می‌گردد. اهمیت دادن به جایگاه و نقش ساختار در جهت فهم متن، یک رویکرد فلسفی به متن است.

مولانا هر دفتر را به بخش‌هایی با تعداد ابیات متفاوت تقسیم نموده و به هر بخش، عنوانی اختصاص داده است. در این مقاله، ساختار دفتر ششم مثنوی مورد بررسی دقیق قرار می‌گیرد؛ به این ترتیب که با تجزیه و تحلیل هر بخش و تعیین روایی یا موضوعی بودن آن، بخش‌های مرتبط با یکدیگر جهت ایجاد واحدهای بزرگ‌تر به نام «گفتمان» (Discourse) مشخص می‌گردد. دفتر ششم مثنوی شامل دوازده گفتمان بلند است که عنصر وحدت روایی در آن ضعیف است. پس از مشخص نمودن این واحدهای بزرگ‌تر، رابطه بین بخش‌های یک گفتمان و ارتباط موضوعی آنها با یکدیگر مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته، منجر به کشف بزرگ این تحقیق می‌شود. بخش‌های هر گفتمان اگر چه یکی پس از دیگری قرار گرفته‌اند لیکن نه به روش متوالی (Sequentially)، بلکه به صورت «کل نگر» (Synoptic) و با استفاده از دواصل ترکیبی پاراللیسم (Parallelism) و انعکاس متقاطع (Chiasmus) سازمان‌دهی شده‌اند که امری کاملاً غیرمنتظره است. از سویی متن با رویکرد متوالی، تصادفی به نظر می‌رسد و از سوی دیگر با رویکرد کل نگر، سازمان‌دهی و ساختاری زیبا و بدیع نمودار می‌گردد. سازمان‌دهی کل نگر، صرفاً از لحاظ زیبایی‌شناسی اقلع‌کننده نیست؛ بلکه زمینه را

برای تهیه طرح‌های معنادار مهم با تأکید بر اهمیت ساختار نیز فراهم می‌آورد که هر دو از اهمیت یکسان برخوردارند. بخش‌های هر حکایت، نه تنها با بهره‌گیری از پاراللیسم و انعکاس متقاطع سازمان‌دهی شده‌اند بلکه دفتر ششم به عنوان یک کل، مورد بحث و بررسی قرار گرفته و به این ترتیب حکایت‌ها در کنار یکدیگر واقع شده‌اند.

در بررسی دفتر ششم با رویکرد کل‌نگر، تحول و تعالی تدریجی «فنا‌ی در توحید» در طریقت معنوی آشکار می‌گردد که اساس طرح سازمان‌دهی حکایت‌ها با رویکرد متوالی است. چنین به نظر می‌رسد که بر اساس اصل انعکاس متقاطع، دفتر اول نیز با دفتر ششم پارالل است و مثنوی از آنچه تاکنون به نظر می‌رسیده، از غنای بیشتری برخوردار است. مولانا، پیام جاودانی خویش مبنی بر وجود یک جهان معنوی باطنی بسیار زیبا و با شکوه واحد، ماورای جهان تجربی حواس را، با یک ترکیب تصادفی ظاهری، با ترتیبی متوالی و سازمان‌دهی باطنی پیچیده و با استفاده از پاراللیسم و انعکاس متقاطع، در ساختار شاهکار بی‌ظنیر خویش، مثنوی معنوی به جلوه درآورده است. لذا مثنوی نه تنها فاقد طرح و ساختار نیست بلکه به طرز دقیق طراحی و سازمان‌دهی شده و ساختار دوگانه متوالی و کل‌نگر را با پیام کلی اثر درهم آمیخته است.

بنابراین مقاله حاضر به بررسی ابیاتی که در یک بخش به روش متوالی و بدون رابطه با پاراللیسم و انعکاس متقاطع سروده شده‌اند نمی‌پردازد، بلکه نشان می‌دهد مولانا چگونه با استفاده از یک روش ساختاری غیرمنتظره توانسته است اثری مطابق با درک خویش از حقیقت خلق کند. مولانا در زیر یک ساختار که در ظاهر متوالی، تصادفی و فاقد طرح و سازمان‌دهی، جهانی منظم با ساختاری زیبا، بسیار منطقی و هوشمند را نهان کرده است.

روش ساختارشناسی ما مبتنی بر رویکرد کل‌نگر (Synoptic)، نه رویکرد خواندن متوالی یا بیت به بیت (Sequential) و هم چنین بر اساس پاراللیسم (Parallelism)، انعکاس متقاطع (Chiasmus) و سیکل هرمنوتیکی (Hermeneutic Circle) یا ارجاع جزء به کل و کل به جزء می‌باشد.^۲

بر اساس این روش، تفسیر و رویکرد بیت به بیت مفید است اما کافی نیست، زیرا با قرائت بیت به بیت، تفسیر کل داستان یا اثر حاصل نمی‌شود. از آنجا که داستان‌های کوتاه و بلند و بخش‌های غیر روایی، که به طرح قواعد و تعالیم عرفانی می‌پردازد، در

ارتباطی وثیق با یکدیگر هستند لذا در وهله نخست، آغاز و انجام هر داستان بلند را شناسایی و سپس بخش‌های هر یک را پاراگراف‌بندی کرده‌ایم. پس از مطالعات مذکور، ابیات هر بخش و هر داستان را کشف نموده، پس از شناسایی ساختار داستان‌های دوازده گانه، ساختار کلی دفتر ششم کشف شده است. بر اساس رویکرد متوالی، دفتر ششم مثنوی مولوی دارای ۱۴۱ بخش و ۴۷ داستان کوتاه و بلند است لیکن بر اساس روش کل نگر (Synoptic)، شامل دوازده گفتمان (Discourse) است که روابط دقیق پاراللیسمی با یکدیگر دارند. اصطلاح تکنیکی «گفتمان» (Discourse) جهت تعیین یک گروه از بخش‌ها به کار می‌رود که شامل وحدت موضوعی - داستانی یا هر دو بخش روایی و تعلیمی است.^۲

با رویکرد متوالی دفتر ششم مثنوی مولانا متشکل از یک مقدمه منثور به زبان فارسی، ۴۹۱۶ بیت و ۱۴۱ بخش است که در قالب شعر، داستان و طرح تعالیم عرفانی سروده شده است.

بر اساس رویکرد سینوپتیک (کل نگر) موضوع اصلی دفتر ششم، «توحید و عشق» (Unity & Love) است.

صد کتاب ار هست جز یکباب نیست صد جهت را قصد جز محراب نیست
(ب ۳۶۶۷)

که طی دوازده گفتمان مباحث و ابعاد و جوانب گوناگون مسائل مربوط به توحید و عشق در چارچوب کلی سفر روح از مقام تبطل به مقام فنا توسط حضرت مولانا تجزیه و تحلیل و با زبان سمبلیک بیان شده است.

عشق را با پنج و با شش کار نیست مقصد او جز که جذب یار نیست
(ب ۵)

ذره‌ای کان محو شد در آفتاب چون ز ذره محو شد نفس و نفس
چون ز ذره محو شد نفس و نفس رفت از وی جنبش طبع و سکون
رفت از وی جنبش طبع و سکون ما ببحر تو ز خود راجع شدیم
ما ببحر تو ز خود راجع شدیم

هر نباتی کان بجان رو آورد خضروار از چشمه حیوان خورد
باز جان چون رو سوی جانان نهاد رخت را در عمر بی‌پایان نهاد
(ب ۱۲۷-۱۲۸)

توحید مطرح شده در دفتر ششم توحید عوام یا توحید استدلالی متکلمین و فلاسفه نیست بلکه «توحید خواص شهودی» و «مراتب» آن است که به زبان فنی معروف به «توحید وجودی» در مقابل «توحید الوهی» است. که عبارتند از «توحید افعال» / «توحید صفات» و «توحید ذات». توحید افعال یعنی ارجاع همه کارها به مبدأ واحد یعنی حضرت حق است (مقام محو). کما قال: «اندر این بازار یفعل ما یشا». ۶/۲۹. توحید صفات یعنی ارجاع همه صفات کمالی انسان به صفات الهی و استهلاکشان در صفات الهی است (مقام طمس) «پس له الخلق و له الامرش بدان» ۶/۷۸. و منظور از توحید ذات ارجاع همه ذات جهان هستی به ذات حضرت احدیت و استهلاک همه در ذات اوست (مقام محق). که «انک میّت و انهم میّتون» (زمر، ۳۰). تو بگیری و ایشان نیز بگیرند. و «کل شیء هالک الا وجهه» (قصص، ۲۸). همه چیز فنا پذیرند الا ذات اقدس پروردگار. «کلّ من علیها فان * و یبقی وجه ربّک ذوالجلال و الاکرام» (الرحمان، ۲۶-۲۷)

جان وی است و ما همه رنگ و رُقوم	کوکبِ هر فکرِ او جانِ نجوم
فکر کو آنجا همه نور است پاک	بهر تُست این لفظِ فکرِ ای فِکرِ ناک
هر ستاره خانه دارد بر عُلّا	هیچ خانه در نگنجد نجم ما
جائی سوز اندر مکان گئی در رود	نورِ نامحدود را حد گئی بُود
لیک تمثیلی و تصویری کنند	تا که در یابد ضعیفی عشقمند
مثل نبود لیکن باشد آن مثال	تا کند عقلِ مجمّد را گسیل

(ب ۱۱۳-۱۱۸)

مقدمه منشور دفتر ششم مثنوی

مجلد ششم از دفترهای مثنوی و بیّنات معنوی که مصباح ظلام و هم و شُبّهت و خیالات و شکّ و ریبت باشد، این مصباح را به جسّ حیوانی ادراک نتوان کردن زیرا مقام حیوانی اسفل سافلین است که ایشان را از بهر عمارت صورت عالم اسفل آفریده اند و بر حواسّ و مدارک ایشان دایره ای کشیده اند که از آن دایره تجاوز نکنند، ذلک تقدیرُ العزیز العُلیم، یعنی مقدار رسیدن عمل ایشان و جولان نظر ایشان پدید کرد چنانکه هر ستاره را مقداری است و کارگاهی از فلک تا آن حدّ عمل او برسد و همپون حاکم شهری که حکم او در آن شهر نافذ باشد پس در ورای توابع آن شهر او حاکم نباشد.

ساختار کلی دفتر ششم مثنوی مولوی

بلوک اول	گفتمان اول: داستان سؤال سائل از مرغ (ابیات ۱۲۹-۴۳۴، ۱۰ بخش)
	گفتمان دوم: داستان آن صیادی کی خویشان در گیاه پیچیده بود و آن مرغ (ابیات ۴۳۵-۵۹۲، ۵ بخش)
	گفتمان سوم: داستان آن عاشق کی شب بیامد بر امید و عده معشوق... (ابیات ۵۹۳-۸۸۷، ۱۰ بخش)
	گفتمان چهارم: داستان احد احد گفتن بلال (ابیات ۸۸۸-۱۱۱۰، ۵ بخش)
بلوک دوم	گفتمان پنجم: داستان هلال که بنده مخلص بود خدای را (ابیات ۱۱۱۱-۱۱۸۵، ۵ بخش)
	گفتمان ششم: داستان آن عجوزه (ابیات ۱۲۲۲-۱۲۹۲، ۵ بخش)
	گفتمان هفتم: داستان آن رنجور کی طیب درو امید صحت ندید (ابیات ۱۲۹۳-۱۸۳۳، ۵ بخش)
بلوک سوم	گفتمان هشتم: داستان باقی فقیر روزی طلب بی واسطه کسب (ابیات ۱۸۳۴-۲۳۷۵، ۱۶ بخش)
	گفتمان نهم: حکایت آن سه مسافر مسلمان و ترسا و جهود (ابیات ۲۳۷۶-۲۵۰۹، ۴ بخش)
	گفتمان دهم: داستان منادی کردن سید ملک ترمذ (ابیات ۲۵۱۰-۲۹۷۳، ۸ بخش)
	بخش رابط: قصه عبدالغوث (ابیات ۲۹۷۴-۳۰۱۳)
	گفتمان یازدهم: داستان محتسب (ابیات ۳۰۱۴-۳۵۸۲، ۱۱ بخش)
گفتمان دوازدهم: داستان دژ هوش ربا / قلعه ذات الصور (ابیات ۳۵۸۳-۴۹۰۲، ۳۹ بخش)	
مثل: ۴۹۱۵-۴۹۰۳	

پارالل کلی گفتمان‌های دوازده گانه دفتر ششم مثنوی مولوی

پارالل گفتمان اول و دوازدهم

گفتمان اول از طریق مفاهیم متقابل مشترک مشکک با گفتمان دوازدهم در پارالل است. گفتمان اول آغاز توحید فعل است و گفتمان دوازدهم پایان توحید ذات است در سلوک الی الله و آغاز سلوک فی الله.

گفتمان اول دفتر ششم مثنوی

حکایت سوال سائل از مرغی

واعظی را گفت روزی سایلی کای تو منبر را سنی تر قایلی

بر سرِ بارو یکی مرغی نشست
گفت اگر رویش به شهر و دُم به دِه
ور سوی شهر است دُم رویش پده
مرغ با پَر می پرد تا آشیان

از سر و از دُم کدامینش به است
روی او از دُم او می دان که پسه
خاکِ آن دُم باش و از رویش بجه
پَرُ مردم همت است ای مردمان

(ب ۱۲۹-۱۳۵)

عنوان داستان اصلی گفتمان اول دفتر ششم مثنوی مولوی، «قصه سؤال سائلی از مرغی...» است. گفتمان اول دفتر ششم از بیت ۱۲۹ آغاز می شود و در بیت ۴۳۴ خاتمه می یابد. گفتمان اول از ۳۰۵ بیت، ده بخش و شش داستان کوتاه با نقش مکمل و دارای وحدت موضوعی تشکیل شده است. در داستان اول «سر مرغ» کنایه از «ظاهر انسان» و «دم مرغ» کنایه از «همت باطنی مردم» است و «ده» سمبل «دنیا» و «شهر» سمبل «عالم الهی» است و «ایاز» سمبل «سالک عاشق» و «سلطان محمود» کنایه از «حضرت حق» است و «دختر خواجه» سمبل «جذابیت های دنیا» و «غلام هندو» سمبل «عاقبت دنیا طلبی» است.

سیاق کلی داستان، مبتنی است بر چگونگی انحلال اراده شخصی سالک واصل در اراده حضرت حق است به نحوی که نخواهد جز آنچه که محبوب خواهد. یعنی اراده خود در اراده حضرت محبوب فانی سازد. سالک به مقامی می رسد که کارهای خیر که از هر فاعل نشأت می گیرد آنها را فانی در فعل فاعل کل می بیند و لا غیر. او در این مقام همه جهان را زیر پوشش ربوبیت رب العالمین می بیند.

بفکن از من حمل (بار) ناهموار را

تیا بیینم روضه ابررار را
همچو آن اصحاب کهف از باغ جود

می چرم ایقاظ نی بل هم رقود
خفته باشم بر یمین یا بر یسار

بر نگردم جز چو گوی اختیار
هم به تقلیب (دگرگون کردن) تو تا ذات الیمین

یسا سوی ذات الشمال ای ربّ دین

(ب ۲۱۶-۲۱۹)

و این مقام حاصل نشود الا پس از نفی اتانیت («فنا») که اسباب «عروج» «عاشقانه» سالک می شود.

هیچ کس را تا نگردد او فنا
 چیست معراج فلک؟ این نیستی
 نیست ره در بارگاه کبریا
 عاشقان را مذهب و دین نیستی
 (ب ۲۳۲-۲۳۳)

رمز تعالی برخی ارواح «آگاهی» بیشتر آنان است.
 چون سر و ماهیت جان مخبرست
 هر که او آگاهتر با جان ترست
 روح را تأسیر آگاهی بسود
 هر که را از بیش اللّهی بود
 (ب ۱۴۹-۱۵۰)

در این داستان تأکید می‌شود بر ظرفیت عظیم وجودی و باطنی انسان که حتی بر
 خلاف ظاهر کوچکش از آسمان و افلاک نیز افزون است. (آیات: ۱۳۸-۱۴۱)

آدمی بر قدّ یک طشتِ خمیر
 بر فرزود از آسمان و از اثیر
 هیچ کَرَمنا شنید این آسمان
 که شنید این آدمی پُر غمان
 بر زمین و چرخ عرضه کرد کس
 خوبی و عقل و عبارات و هوس
 جلوه کردی هیچ تو بر آسمان
 خوبی روی و اِصابت در گمان
 انسان کریمه الهی است که در صورت «مهدب» بودن در ناسوت مظهر حقیقت الهی
 می‌شود. «اسرار ناگفته» سلوک و روش کامل تهذیب روح در «دین احمد» از جانب
 حق بیان شده است. حضرت «محمد» «شفیع» آدمیان در این دنیا و آن جهان است. او و
 جانشینان معنویش «چوپان» / رهبران راستین زندگی مردم هستند. تعلقات دنیوی و
 «علم بی عشق» موانع سلوک معنوی‌اند.

ملک و مال و اطلس این مرحله
 هست بر جان سبک رو سلسله
 (ب ۲۴۳)

الحذر ای ناقصان زین گلرخی
 که به گاه صحبت آمد دوزخی
 (ب ۲۴۸)

علم بودش چون نبودش عشق دین
 او نـدید از آدم الا نقش طین
 (ب ۲۶۰)

اساس سلوک تقوا دینداری و صلاحیت اخلاقی است که رستگاری در هر دو جهان
 با آنان میسر می‌شود.

کار تقوی دارد و دین و صلاح
 که از او باشد به دو عالم فلاح
 (ب ۲۶۴)

گفتمان دوازدهم دفتر ششم مثنوی مولوی

عنوان داستان اصلی گفتمان دوازدهم دفتر ششم مثنوی مولوی، «حکایت آن پادشاه و وصیت کردن او سه پسر خویش را... / یا قصه قلعه ذات‌الصور یا دژ هوش ربا» می‌باشد.

بود شاهی شاه را بد سه پسر
هر سه صاحب فطنت و صاحب نظر
هر یکی از دیگری اُستوده‌تر
در سخا و در وغا و کَرّ و فر
پیش شه شهزادگان استاده جمع
قرّة‌العینان شه همچون شمع
این گفتمان از بیت ۳۵۸۳ آغاز و در بیت ۴۹۰۲/۴۹۱۶ خاتمه می‌یابد و آخرین گفتمان دفتر ششم مثنوی مولوی است. گفتمان دوازدهم از ۵۲۴ بیت و ۴۰ بخش سازمان یافته و شامل یک داستان اصلی بلند و ۱۸ داستان فرعی کوتاه است. شخصیت‌های اصلی داستان عبارتند از: پادشاه، سمبل معشوق کل، وجود حضرت حق سبحانه و تعالی است. سه پسر / شاهزاده سمبل نفس و عقل و روح یا عقل و روح و قلب. - دختر شاه چین سمبل وجود جمالی و احبابی / محبی در عالم ناسوت است که کثیری از صور زیبایی و مهری در آن مندرج و مندمج است. و دژ هوش ربا سمبل عالم ناسوت یا عالم طبیعت است. پیر سمبل دلیل و شیخی است که از طرف قطب مأمور دستگیری سالکان است. پادشاه چین سمبل قطب اعظم است. پنج در قلعه که رو به خشکی است کنایه از پنج حس ظاهری است و پنج در او به دریا کنایه از پنج حس باطنی است. مملکت چین کنایه از منازل و عجایب و غرایب و واردات و خواطر سیر و سلوک است.

داستان کلی گفتمان دوازدهم یا دژ هوش ربا با رویکرد کل نگرانه / سینوپتیک - قصه پر غصه «نزول» روح آدمی است به عالم ناسوت و سپس «صعود» او با نردبان «عشق» با طی منازل و مقامات مختلف تحت ارشادات قطب اعظم / انسان کامل به عالم لاهوت و فانی شدن در ذات عشق یگانه (احد) / عاشق / معشوق کل و حقیقی است. موضوع اصلی گفتمان ۱۲ توحید ذات است.

داستان دژ هوش ربا هم پایان دفتر ششم است و هم پایان مثنوی. لذا مولانا در این داستان سیری اجمالی در امهات شش دفتر می‌نماید، نظیر قصه نزول و صعود روح آدمی - نفس و موانع و عوایق و شروط سلوک - ضرورت وجود و نقش انسان کامل یا اولیاء الله - ابلیس - مراتب دوستی و یقین - مراتب و انواع علم و عقل - فقر - توحید و عشق.

همچنانکه قصه اول مثنوی - شاه و کنیزک مقدمه‌ای کلی بر شش دفتر است - داستان پایانی دفتر ششم جمع‌بندی اجمالی شش دفتر و غایت تشکیکی مثنوی است (غایت سیر الی الله که فنا است و آغاز سیر فی الله که بقای در اوست و پایانی ندارد). هو الاول و هو الاخر. بنابراین گفتمان ۱۲ دفتر ۶ هم در پارالل است با گفتمان ۱ دفتر ۶ و هم با گفتمان ۱ دفتر ۱ مثنوی.

موضوع بحث هر دو گفتمان، چگونگی استهلاک سالک در توحید است. گفتمان ۱ در باب توحید فعل است که اول مرتبه فنای در توحید است و گفتمان ۱۲ در باب توحید ذات است که آخرین مرتبه فنای در توحید است.

چونک گم شد جمله جمله یافتند از کم آمد سوی کل بشتافتند.

(ب ۳۷۵۹)

جان سیمرغان بود آن سوی قاف هر خیالی را نباشد دست باف

(ب ۴۵۱۶)

مسایل مطرح شده در گفتمان ۱ در گفتمان ۱۲ تکامل و استعلا می‌یابند. حضرت مصطفی مظهر اعلائی فنای در توحید در هر دو گفتمان است، اما در ۱۲ در کنار وی حضرت زین العابدین به عنوان ولی کاملی که دیگران می‌خواهند خود را به وی مشتبه کنند معرفی می‌شود (ب ۴۰۹۱) و بر مولا بودن حضرت علی تأکید بلیغ می‌کند (ب ۴۵۳۸-۴۵۳۹).

زین سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود و آن علی مولا نهاد

گفت هر کاو را منم مولا و دوست ابن عم من علی مولای اوست

کیست مولا آنکه آزادت کند بسند رقیّت ز پایت برگند

در ۱۲ به اولیای بیشتری اشاره می‌شود. همچون حضرت یوسف، ابراهیم، اسماعیل، سلیمان، عیسی، یعقوب، موسی، آدم، حوا، نوح، مریم، هود، ایوب، و برای فهم بهتر با روش مطالعات مقایسه‌ای به احوالات مخالفان و متضادان آنها نیز اشاره می‌کند. و به مسئله عشق در ۱۲ تأکید وافرتری می‌شود.

مر مرا این صبر در آتش نشاند

واقعه من عبرت عشاق شد

زنده بودن در فراق آمد نفاق

سر بُر تا عشق سر بخشد مرا

لا اَبالی گشته‌ام صبرم نماند

طاقت من زین صبوری طاق شد

من ز جان سیر آمدم اندر فراق

چند درد فُرقتش بکُشد مرا

زندگی زین جان و سر ننگ من است
 ز آنکه سیف افتاد مَحَاءُ الذُّنُوبِ
 ماهِ جانِ من هوای صاف یافت
 إِنَّ فِی مَوْتِی حَیَاتِی مِی زَنَمِ
 (ب ۴۰۵۵-۴۰۶۲)

دین من از عشق زنده بودن است
 تیغ هست از جانِ عاشق گِرد رُوبِ
 چون غبارِ تن بشد ما هم بتافت
 عمرها بر طبلِ عشقت ای صنم

صبر شرط لازم و مرگ اختیاری شرط واجب فنا می باشد.

از جناب من نبردی هیچ جود
 کز پس مردن غنیمتها رسد
 درنگیرد با خدای ای حیلہ گر
 جهد را خوف است از صد گون فساد
 تَجْرِبَه کردند این ره را رِثَقَاتِ
 بی عنایت هان و هان جایی مه ایست
 (ب ۳۸۳۷-۳۸۴۱)

گفت لیکن تا نمردی ای عنود
 سِرُّ مَوْتِی قَیْلَ مَوْتِ این بُود
 غیر مُردن هیچ فرهنگی دگر
 یک عنایت به ز صد گون اجتهاد
 و آن عنایت هست موقوفِ مَمَاتِ
 بلکه مرگش بی عنایت نیز هست

به این ترتیب گفتمان اول، حکایت فنای سالک در اراده الهی و گفتمان دوازدهم روایت صعود از طریق نردبان عشق الهی است به مقام رفیع «ولی الهی» با فانی شدن در ذات «ولایت الله» است. و موضوعات حضرت حق، روح انسان، تهذیب، سراب دنیا، موانع و عوایق سلوک، معراج، عشق، صبر (الصبر مفتاح الفرج، ب ۳۲۰)، بندگی، نیایش، اولیاء الله عقل، آگاهی و مقام فنا... که در گفتمان اول طرح شده در گفتمان دوازدهم توسعه، پرورش و تکامل می یابند.

پارالل گفتمان دوم و یازدهم

گفتمان دوم از طریق مفاهیم مشترک مشکک و نتیجه ظاهری متقابل و متعارض با گفتمان یازدهم در پارالل است.

گفتمان دوم دفتر ششم مثنوی مولوی

بود آنجا دام از بهر شکار
 و آن صیاد آنجا نشسته در کمین
 تا در افتد صید بیچاره ز راه

رفت مرغی در میان مرغزار
 دانۀ چندی نهاده بر زمین
 خویشتن پیچیده در برگ و گیاه

مرغک آمد سوی او از ناشناخت
گفت او را کیستی تو سبزه‌پوش
گفت مرد زاهدم من منقطع
زهد و تقوی را گزیدم دین و کیش
مرگ همسایه مرا واعظ شده

پس طوافی کرد و پیش مرد تاخت
در بیابان در میان این وحوش
با گیاهی گشتم اینجا مقتنع
زانکه می‌دیدم اجل را پیش خویش
کسب و دُگان مرا برهم زده
(ب ۴۳۵-۴۴۳)

عنوان داستان اصلی گفتمان دوم دفتر ششم مثنوی مولوی «حکایت آن صیادی کی خویشتن در گیاه پیچیده بود...» است. این گفتمان از بیت ۴۳۵ آغاز و در بیت ۵۹۲ خاتمه می‌یابد و از ۱۵۸ بیت و پنج بخش، شامل یک داستان اصلی و دو داستان کوتاه با نقش مکمل تشکیل شده است. سمبل‌های اصلی داستان عبارتند از: مرغ سمبل سالک اهل صحبت، مرغزار سمبل عالم ناسوت و صیاد سمبل اهل خلوت.

در این داستان بحث خلوت و صحبت در سلوک در رابطه با توحید افعال پیگیری می‌شود. بحث خلوت در مثنوی اولین بار در گفتمان دوم دفتر اول مطرح می‌شود. (داستان آن پادشاه جهود که نصرانیان را می‌کشت از بهر تعصب). بی‌شک خلوت از اهل فسق و فجور ارجح است و صحبت با اهل دل و عشق ممدوح و اختلاط و امتزاج و مجالست با ناپاکان مذموم است. اما آیا مطلق خلوت ممدوح است یعنی حتی عدم معاشرت با خوبان؟ به نظر می‌رسد با توجه به آنکه خلوت از مقومات سلوک است و مجالست با نوریان اسباب مسرت روح سالک و ازدیاد قوت روحانی او می‌گردد، خلوت متناوب لازم و متوالی محل تأمل باشد. یا آنکه با توجه به احوالات متنوع سالکان حکم خلوت‌نشینی متوالی مختلف باشد.

من به صحرا خلوتی بگزیده‌ام
نیم عمر از آرزوی دلستان
جُبه را بُرد آن کُله را این بُبرد
غرق بازی گشته ما چون طفل خُرد
نک شبانگاه اجل نزدیک شد
خَلُّ هَذَا اللَّعْبِ بَسْكَ لَا تَعُدْ
خلق را من دزد جامه دیده‌ام

(ب ۴۵۹-۴۶۲)

در این حکایت بیان می‌شود که مقام معشوقی ارفع است از مقام عاشقی. غیر از حضرت حق همه فانی می‌باشند.

ز آنکه غیر حق همه گردد رُفات
كُلُّ آتٍ بَعْدَ حِينٍ فَهَوَّ آتٍ

(ب ۴۸۶)

فناى فى الله منوط به شروطى است كه در اين حكايـت برخى از آنها شمرده مى شود و نه آنكه راه هر محنت بى مقدار باشد. «صدق دل» و ره روى در صراط مستقيم و همدلى و همراهى ارشادات انبىا و اولىاى الهى كه راه سلوك و عروج را طى نموده اند و «تسليم» و «رضا» شروط مذكور در گفتمان دوم است. و حرص دنيوى بلاى سلوك و خوره احوالت معنوى است.

گفت صدق دل ببايد كار را
يار شو تا يار بينى بى عدد
ورنه ياران كم نيايد يار را
زآنكه بى ياران بمانى بى مدد

(ب ۴۹۷-۴۹۸)

راه دين زان زو پُر از شور و شَر است
در ره اين ترس امتحانهاى نفوس
كه نه راه هر مخنث گوهر است
همچو پرويزن به تميز سبوس
يار چسبود؟ پسر نشان پاىها
ياردبان راىها

(ب ۵۰۸-۵۱۰)

سالک در مقام توحيد افعالى، «لطف» و «كرم» الهى را مشاهده مى كند. او مى بيند كه «عدم» را خود چه استحقاق بود كه لطف الهى درهاى وجود را اينگونه بر او باز كند. اگر قابليت شرط دريافت فيض بود، عالم كه هنوز پديدار نشده بود كه قابليت فيض وجود به او اعطا شد. لذا در اين منزل سالک فانى مى بيند كه عطاى حق موقوف قابليت نيست. زيرا اگر قابليت شرط افاضه وجود مى بود عالم پديدار نمى شد. چرا كه قابليت فرع بر وجود داشتن است. او از طور عقل مى گذرد و «عاشق» «فن» و اسلوب و منش و روش «ديوانگى» كه مافوق و آن سوى عقل است مى شود. او پس از فنا به «ديدن» «روى» «يار» واصل مى شود.

سايه خود از سر من بر مدار
خوابها بيزار شد از چشم من
گر نيم لايق چه باشد گر دمى
مر عدم را خود چه استحقاق بود
خاك گزگين را كرم آسيب كرد
پنج حس ظاهر و پنج نهن

(ب ۵۶۲-۵۶۷)

چون ننالـم چون بيفشارى دلم
اى ز تو ويران دكان و منزلـم

چون گریزم ز آنکه بی تو زنده نیست
جان من بستان تو ای جان را اصول
عاشقم من بر فن دیوانگی
چون بدرد شرم گویم راز فاش
در حیا پنهان شدم همچون سجاف
ای رفیقان راهها را بست یار
جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای
او ندارد خواب و خور چون آفتاب
که بیا من باش یا هم خوی من

بی خداوندیت بود بنده نیست
ز آنکه بی تو گشته‌ام از جان ملول
سیم از فرهنگ و فرزانیگی
چند از این صبر و زحیر و ارتعاش
ناگهان بجهم از این زیر لحاظ
آهوی لنگیم و او شیر شکار
در کف شیر نری خون خواره‌ای
روحها را می‌کند بی خورد و خواب
تا ببینی در تجلی روی من
(ب ۵۷۰-۵۷۹)

گفتمان یازدهم دفتر ششم مثنوی مولوی
لَيْسَ مِنْ مَاتَ فَاسْتِرَاحَ بِمَيِّتٍ
آن یکی درویش ز اطراف دیار
نه هزارش وام بُد از زر مگر
محتسب بُد او به دل بحر آمده
حاتم ار بودی گدای او شدی
گر بدادی تشنه را بحری زلال
ور بکردی ذره‌ای ار مَشْرِقی
بر امید او بیامد آن غریب
با درش بود آن غریب آموخته
هم به پشت آن کریم او وام کرد

إِنَّمَا الْمَيِّتُ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءِ
جانب تبریز آمد وامدار
بود در تبریز بدرالدین عمر
هر سر مویش یکی حاتم کده
سر نهادی خاک پای او شدی
در گرم شرمنده بودی زان نوال
بودی آن در هم‌نش نالایی
کاو غریبان را بُدی خویش و نسیب
وام بی حد از عطایش توخته
که به بخششهاش واثق بود مرد

گفتمان یازدهم دفتر ششم مثنوی مولوی از بیت ۱۴ تا ۳۰ آغاز و در بیت ۳۵۸۲ خاتمه می‌یابد. این گفتمان از ۵۶۹ بیت و ۱۱ بخش تشکیل شده است. عنوان حکایت اصلی گفتمان ۱۱ عبارت است از: داستان آن مرد کی وظیفه داشت از محتسب تبریز... - ۴ قصه کوتاه در دل داستان اصلی است. شخصیت‌های اصلی «درویش» و «محتسب» می‌باشند و «تبریز» کنایه از گلستان رفیع امید است.

در این گفتمان به مقامات معنوی انبیا و اولیا چون خورشید عرب، حضرت جعفر

صحابی پیامبر اسلام، یوسف، موسی، مصطفی (ص) و اسمای الهی (مالک الملک، نورالله، محی الموتی، صانع، ذوالجلال) مقام خوف از عظمت پروردگار (۳۵۰۱)، عشق (ب ۳۱۷۱) و معشوق کل استناد شده است. خداوند از طریق افعال و احوال متضاد مشیت خود را به سالکان نشان می دهد. انسان کامل پس از فنای در ذات حضرت احدیت تجلیگاه نور الهی در عالم می شود. خوف و محبت الهی اسباب هلاکت هواها و انانیت سالک می شود. مولانا از خداوند بنام «بنای پاک» جهان (۳۴۸۱ و ۳۵۰۷) و «بحر خوشی» (۳۵۶۷) یاد کرده است.

یکی از صفات ذاتی حضرت حق صفت «قدرت» است. که سالک فانی به برکت کمال قدرت الهی منور به نور الهی می گردد. جسم سالک فانی در این مقام بسان چراغدان است و دلش به منزله شیشه. نور وجود او بر عرش و افلاک می تابد.

از کمالِ قدرتِ ابدانِ رجا
آنچه طُورش بر نتابد ذره‌ای
گشت میسکات و زجاجی جای نور
چشمشان مشکات دان دلشان زجاج
نورشان حیران این نور آمده
زین حکایت کرد آن ختم رُسل
که نگنجیدم در افلاک و خلا
در دل مؤمن بگنجیدم چو ضیف
تا به دلالی آن دل فوق و تحت
بی چنین آینه از خوبی من
بر دو گون اسپ ترحم تاختم
هردمی زین آینه پنجاه عرس
یافت اندر نور بی چون احتمال
قدرتش جا سازد از قاروره‌ای
که همی در ز نور آن قاف و طور
تافته بر عرش و افلاک این سراج
چون ستاره زین ضحی فانی شده
از مسلیک لایزال و لم یزل
در عقول و در نفوس با علا
بی ز چون و بی چگونه بی ز کیف
یابد از من پادشاهیها و بخت
بر نتابد نه زمین و نه زمن
بس عریض آینه‌ای برساختم
بشنو آینه ولی شرحش می پرس
(ب ۳۰۶۶-۳۰۷۷)

و او با «هو» به وحدت می رسد. و او «اسطرلاب» صفات الهی و مظهر یار در گیتی می شود.

آدم اسطرلاب اوصاف علوست
هرچه در وی می نماید عکس اوست
وصف آدم مظهر آیات اوست
همچو عکس ماه اندر آب جوست
(ب ۳۱۲۸-۳۱۲۹)

توحید عبادی در قالب داستان یوسف تبیین می‌شود و شاید اشاره‌ای باشد که مرتبه
اعلای آن در مقام فنای توحید ذات میسور می‌شود.
حلقه وصل داستان‌های کوتاه در گفتمان یازدهم، وحدت موضوعی آنهاست. محور
وحدت موضوعی آنها، وصال به محبوب است.

به این ترتیب در هر دو گفتمان مقام فنا بیان می‌شود. اما در گفتمان دوم فنای در
توحید افعال و در یازدهم در توحید ذات توصیف می‌شود. در هر دو گفتمان «وصال به
یار» بیان می‌شود. در هر دو گفتمان به برخی از صفات الهی اشاره می‌شود. در دوم به
صفات «خالقیت» (۵۶۵-۵۶۸)، «ولایت حق» (۵۷۱-۵۷۷-۵۷۶) و «رازقیت» که
صفات توحید افعال اند اشاره می‌شود. و در یازدهم به صفات «قدرت» حق
(۳۰۶۶-۳۰۷۷) - «حیات» (۳۱۶۵-۳۱۷۱) «علم» (۳۱۷۴ و ۳۳۳۲) که صفات توحید
ذاتی اند اشاره می‌شود. به صفت «حق» (۵۲۳) که وصف مشترک توحید افعال و ذات
است در هر دو گفتمان اشاره می‌شود. مباحث نور و عشق وجوه مشترک دیگر هر دو
گفتمان است. سطح مطالب یازدهم بالاتر است همچون ارفع بودن مقام فنای ذاتی از
فنای افعالی. در هر دو انذار از طمع مذموم می‌شود. در هر دو قهرمان («مرغ» و
«وام‌دار») داستان در نهایت متوجه باطن امر واقع و حقیقت می‌شود. مولانا در بیت
۳۴۹۴ در گفتمان ۱۱ اشاره‌های صریح به داستان مرغ گفتمان دوم می‌کند که بیانگر
واضح ارتباط دو گفتمان است.

خلق در زندان نشسته از هواست مرغ را پرها ب بسته از هواست

پارالل گفتمان سوم و دهم دفتر ششم مثنوی

عاشقی بوده‌ست در ایام پیش پاسبان عهد اندر عهد خویش

سالها در بند وصل ماه خود شاهمات و مات شاهنشاه خود

عاقبت جوینده یابنده بود که قَرَج از صبر زاینده بود

گفتمان سوم متشکل از ابیات ۵۹۳-۸۸۷ در قالب ۱۰ بخش می‌باشد که دارای

وحدت موضوعی - مفهومی‌اند. گفتمان سوم در پارالل است با گفتمان دهم از طریق

القای مفاهیم مشترک و نتایج متضاد.

«حکایت آن عاشق که شب بیامد بر امید وعده عشق به آن وثاقی که اشارت کرده

بود و بعضی از شب منتظر ماند و خوابش بر بود. معشوق آمد بهر انجاز وعده او را خفته

یافت جیبش پر جوز کرد و او را خفته گذاشت و بازگشت» عنوان داستان اصلی گفتمان سوم است. در این گفتمان بیان می‌شود که سالک حق باید از خواب غفلت پرهیزد و در طلب عشق صادق مجاهد ساعی باشد از آن جهت که شاه وجود همه صدق است و وفا. تعلقات مادی عشاق حقیقی در آسیای عشق الهی شکسته شده است. در سیر محبی هر چیز بجز شوریدگی و دیوانگی باعث دوری و بیگانگی از حضرت محبوب می‌شود. روشن است که مراد از این دیوانگی جنون و رای ساحت عقل است نه مادون عقل. گفتمان دهم متشکل از ابیات ۲۵۱۰-۲۹۷۳ در قالب ۸ بخش می‌باشد. عنوان قصه اصلی گفتمان دهم «منادی کردن سید ملک ترمذ...» است.

سید ترمذ که آنجا شاه بود	مَسْخَرَةُ او دَلقَكِ آگاه بود
داشت کاری در سَمَرقند او مُهِم	جُستُ الأَقی تا شود او مُشْتَمِم
زد منادی هر که اندر پنج روز	آردم ز آنجا خبر بدهم گُنوز
دلک اندر ده بُد و آن را شنید	برنشست و تا به ترمذ می‌دوید
مرکبی دو اندر آن ره شد سَقَط	از دوانیدن فرس را زان نمط
پس به دیوان در دوید از گرد راه	وقت ناهنگام ره جُست او به شاه

سالک باید سیروا فالارض کند تا کسی را که مرشد زمانش را پیدا کند و با گروه صالحان مشورت کند. تا عاقلی الهی پیدا کند که مظهر ولایت مصطفوی و وارث علم محمدی باشد. زیرا این نوع عقل ربانی بر حقایق سلوک واقف است. در میان صالحان یک اصلحی است که حضرت سلطان وجود بر هدایت و ولایت او صحنه نهاده است. او مدار عالم هستی است و موید از جانب پروردگار است و کسی در کمالات همتای او نیست.

گفت سیرُوا می‌طلب اندر جهان	بخت و روزی را همی کن امتحان
در مجالس می‌طلب اندر عقول	آنچنان عقلی که بود اندر رسول
زانکه میراث از رسول آن است و بس	که ببیند غیبها از پیش و بس
در بصرها می‌طلب هم آن بصر	که نتابد شرح آن این مُخْتَصِر
بهر این کرده ست منع آن باشکوه	از ترهّب وز شدن خلوت به کوه
تا نگردد فوت این نوع اِلْتِقَا	کان نظر بخت است و اکسیر بقا
در میان صالحان یک اصلحی است	بر سر توقیعیش از سلطان صَحی است
کان دعا شد با اجابت مُقْتَرِن	كُفُوا او نبود كِبَارِ اِنْس و جن

(ب ۲۶۱۶-۲۶۲۲)

دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۶ (پیاپی ۳۸)

در هر دو گفتمان شخصیت حضرت مصطفی (ع) محور داستان است.
در هر دو گفتمان مباحث ریاضت، علم ظاهری و باطنی، تفاوت و مراتب عاشقی،
مطرح می‌شود.

در گفتمان دهم رابطه وثیق ریاضت، اختیار و رهایی و نهادینه شدن عشق در دل
عاشق تکامل می‌یابد و جدایی عاشق از معشوق نیست می‌شود.

در دل عاشق بجز معشوق نیست در میانشان فارق و فاروق نیست
(ب ۲۶۸۰)

پارالل گفتمان چهارم و نهم دفتر ششم مثنوی مولوی
گفتمان چهارم با گفتمان نهم در پارالل است از طریق تشابه و تکامل مفاهیم
مشترک.

گفتمان چهارم متشکل از ابیات ۸۸۸-۱۱۱۰ در قالب ۵ بخش می‌باشد.

تن فدای خار می‌کرد آن بلال
خواجهاش می‌زد برای گوشمال
که چرا تو یاد احمد می‌کنی
بندهٔ بد مُنْکِرِ دینِ منی
می‌زد اندر آفتابش او به خار
او اَحَد می‌گفت بهر افتخار
«قصه احد احد گفتن بلال در حرّ حجاز از محبت مصطفی علیه السلام» تنها داستان
گفتمان چهارم است که از این جهت ممتاز است از گفتمان‌های دیگر دفتر ششم مثنوی
مولوی.

گفتمان چهارم پایان بلوک اول دفتر ششم مثنوی است که فانی شدن در هو به مدد
عشق را مطرح می‌کند.

عشق قَهَّار است و من مقهورِ عشق
چون شکر شیرین شدم از شورِ عشق
برگِ کاهم پیشِ تو ای تُندباد
من چه دانم که کجا خواهم فتاد
گر هلالم گر بلالم می‌دوم
مُقْتَدیُّ آفتابِ می‌شوم
ماه را با زفتی و زاری چه کار
در پی خورشید پیوید سایه‌وار
با قضا هر کاو قراری می‌دهد
ریش خندِ سَهْلَتِ خود می‌کند
گاه برگی پیش باد آنکه قرار
رستخیزی و آنگهانی عزمِ کار
گره در انبانم اندر دستِ عشق
یکدمی بالا و یکدم پستِ عشق
او همی گرداندم بر گِرْدِ سَر
نه به زیر آرام دارم نه به زَبَر

عاشقان در سیل تُند افتاده‌اند
 همچو سنگِ آسیا اندر مدار
 گزُدشش بر جوی جویان شاهد است
 گر نمی‌بینی تو جُو را در کمین
 چون قراری نیست گردون را از او
 بر قضای عشق دل بَنهاده‌اند
 روز و شب گردان و نالان بی‌قرار
 تا نگوید کس که آن جُو را کد است
 گردشِ دولاپِ گردونی بسین
 ای دل اختروار آرامی مَجو
 (ب ۹۰۲-۹۱۹)

عشق با سیطره بر وجود سالک و تسخیر مملکت وجود او سالک را مقهور جمال و ناز و کرشمه خود می‌کند و از خود بی‌خود می‌سازد. در این وقت است که سالک از شور و شوق عشق به شیرینی مرتبه وصال و مقام فنای در محبوب می‌رسد. سالک عاشق در این مقام از خود بریده و تسلیم عشق شده. سبب تلاطم عاشقان آن است که عشق نوبه نو در می‌رسد و تجلیات معشوق نامکرر است.

سالک فانی در اراده دوست از خود اختیاری ندارد. دوری یا نزدیکی او به خورشید است که او را زفت (فربه) یا زار (لاغر) می‌کند. عاشق فانی شده در اراده حضرت حق نیز در اختیار اراده حضرت محبوب است. آنچه گوید و کند به اختیار اوست. افعال حسنه سالک فانی از برکت هوست. این قدرت حضرت حق است که او را می‌گرداند چنانکه سیر محبی دیگر موجودات نیز از اوست. همه ریز و درشت هستی مشتاق حضرت محبوب‌اند و الی الله المصیر.

حضرت مصطفی به لقب احمد ذکر شده و از وجود نورانی او که اسوه حسنه سالکان است بعنوان خورشید یاد شده است.

گفتمان نهم متشکل از آیات ۲۳۷۶-۲۵۰۹ در قالب ۴ بخش است که دارای اتحاد موضوعی‌اند.

یک حکایت بشنو اینجا ای پسر	تا نگردي ممتحن اندر هنر
آن جهود و مؤمن و ترسا مگر	همرهی کردند یا هم در سفر
با دو گُمره همره آمد مؤمنی	چون خِرَد با نفس و با آهرمنی
مَرغزی و رازی افتند از سفر	همره و همسُفره پیشِ همدگر
در قفس افتند زاغ و جُغد و باز	جُفت شد در حبس پاک و بی‌نماز

«حکایت آن سه مسافر مسلمان و ترسا و جهود کی به منزل قوتی یافتند و ترسا و جهود سیر بودند گفتند این قوت را فردا خوریم مسلمان صایم بود گرسنه ماند از آنک

مغلوب بود». داستان اصلی است و «حکایت اشتر و گاو و قوچ» و یک «مثل» فروع آن هستند.

گفتمان نهم آغاز بلوک سوم دفتر مثنوی می‌باشد که مباحث مربوط به توحید ذات را مطرح می‌کند.

انسان کامل که فنا در توحید ذات یافته از حیث معنوی و کمال روحی بر همگان فضیلت دارد و از آن جهت که او به مقام بقا رسیده جهان نیز باقی است. انبیا که کاملاند از عالم وحدت به سوی کثرت تنزل کرده‌اند تا به ارشاد و اصلاح نفوس پردازند و اخلاق حسنه و احوالات بلند معنوی آنان است که شفای امراض روحی مردمان است.

آنکه اندر عقل بالاتر رود خوردنِ او خوردنِ جمله بُود
فوق آمد جانِ پُر انوارِ او بسا قیان را بس بُود تسیمارِ او
عاقلان را چون بقا آمد ابد پس به معنی این جهان باقی بُود

(ب ۲۴۲۴-۲۴۲۶)

از خداوند بعنوان «خورشید داد» و «خورشید قهر»، «انسی قریب»، «الرحمن»، «مغیث»، «الله» یاد شده است. از عارف به اسد (شیر) یاد شده است.

در هر دو گفتمان به پیامبر اسلام اشارت می‌رود اما در گفتمان نهم سطح بالاتری از معارف مطرح می‌شوند. سیر الی الله و تسبیح کائنات در هر دو گفتمان طرح می‌شود.

پارالل گفتمان پنجم و هشتم دفتر ششم مثنوی مولوی

گفتمان پنجم از طریق تکامل و رشد مسئله فانی شدن صفات و یک رنگی در پارالل است با گفتمان هشتم.

گفتمان پنجم متشکل از ابیات ۱۲۲۱-۱۱۱۱ در قالب ۶ بخش می‌باشد که دارای اتحاد حکایتی - موضوعی اند.

«قصه هلال کی بنده مخلص بود خدای را صاحب بصیرت بی تقلید - پنهان شده در بندگی مخلوقان جهت مصلحت نه از عجز چنانک لقمان و یوسف از روی ظاهر - و غیر ایشان - بنده سایس بود امیری را و آن مسلمان بود اما کور» داستان اصلی گفتمان ۵ است که در دل آن یک حکایت کوتاه و یک مثل برای روشنتر شدن موضوع داستان اصلی آمده است.

چون شنیدی بعضی اوصاف بلال بشنو اکنون قصه ضعف هلال

از بلال او پیش بود اندر روش خوی بد را بیش کرده بد کشش

(ب ۱۱۱۱-۱۱۱۲)

در گفتمان پنجم مولانا بحث می‌کند که چگونه عشق الهی، بر خرمن طبیعت صفات سالک شرر می‌زند و او را فانی در حق می‌کند.

در گفتمان پنجم «هلال» سمبل عارفی عاشق و مهربان است که در سیر آفاقی و انفسی خود با تمرکز قلبی مستغرق مشاهده جمال حق است. پیامبر اکرم با صفات شفیق و مهربان وصف می‌شود.

دل وقتی به مقام برجسته مظهریت حق و چشمه حکمت ربانی نایل می‌شود که مانند جوی که به سوی کل خود می‌رود، به سوی کل خود یعنی به سوی هستی مطلق که حق جل جلاله است برود.

هر انسانی با فطرت الهی زاده می‌شود و انحراف و کج‌روی از توحید از صفات عارضی بشر به شمار می‌رود.

همچنانکه بُویِ یوسف را پدر	بوی پیغمبر ببرد آن شیرِ نر
بُوی جنسیت کند جذب صفات	موجب ایمان نباشد مُعجزات
بوی جنسیت پی دل بردنست	معجزات از بهر قهر دشمنست
دوست کی گردد بسته گردنی	قهر گردد دشمن اما دوست نی

(ب ۱۱۷۵-۱۱۷۸)

از حضرت موسی - مصطفی (ص) و عیسی بعنوان سمبل‌های صفات الهی یاد می‌شود. و نفس پیامبر و ولی است که صفات و وجود سالک را متصف به صفات الهی می‌کند. از پروردگار بعنوان حضرت «حق» که قادر مطلق است و «شه» (شاه وجود) یاد شده. سلوک سالک بسوی کمال و متصف شدن به صفات الهی تدریجی و «پایه پایه» (پله پله) است همچون تکوین کاینات.

از دویی دُورند و از نقص و فساد	آن هلال و بدر دارند اتحاد
آن به ظاهر نقص تدریج آوری است	آن هلال از نقص در باطن بری است
در تائسی بر دهد تفریح را	درس گوید شب به شب تدریج را
پایه پایه بر توان رفتن به بام	در تائسی گوید ای عَجولِ خام
کار ناید قلیه دیوانه جوش	دیگ را تدریج و اُستادانه جوش
در یکی لحظه به کُن بی هیچ شک	حق نه قادر بود بر خلقِ فلک

پس چرا شش روز آن را در کشید
 خلقت طفل از چه اندر نه مه است
 كُلُّ يَوْمٍ أَلْفَ عَامٍ اِي مُسْتَفِيد
 زآنکه تدریج از شعارِ آن شه است
 (ب ۱۲۰۸-۱۲۱۵)

گفتمان هشتم متشکل از ابیات ۱۸۳۴-۲۳۷۵ در قالب ۱۶ بخش می باشد که دارای اتحاد حکایتی - موضوعی اند.

«باقی قصه فقیر روزی طلب بی واسطه کسب» داستان اصلی گفتمان ۸ می باشد و در دل آن ۶ حکایت کوتاه نیز در استمرار موضوع آمده است. داستان اصلی همچون حکایت همان شخص که از خدا بدون کسب و رنج روزی حلال طلب می کرد در دفتر سوم مثنوی است (از بیت ۱۴۵۰) و از این جهت شواهدی بر پارالل بودن دفتر ششم با دفتر سوم وجود دارد که در جایی دیگر آن را بیان خواهیم کرد.

آن یکی بیچاره مفلس ز درد
 که ز بی چیزی هزاران زهر خورد
 لابه کردی در نماز و در دعا
 کای خداوند و نگهبانِ رعا
 بی ز جهدی آفریدی مر مرا
 بی فن من روزی ام ده زین سرا
 (ب ۱۸۳۴-۱۸۳۶)

در گفتمان هشتم در استمرار وصول به توحید صفات بر غلبه بر خم صد رنگی و یک رنگ شدن تأکید می شود. با تأسی به صفات معنوی حضرت مصطفی تاریکی وجود سالک به نور مبدل می شود.

آنچنانک از صَقَلِ نَوْرِ مُصْطَفَى
 از جهود و مُشْرک و ترسا و مُغ
 صد هزاران سایه کوتاه و دراز
 شد یکی در نورِ آن خورشید راز
 نه درازی ماند نه کوتاه نه پهن
 گونه گونه سایه در خورشید رهن
 (ب ۱۸۶۱-۱۸۶۴)

و بیان می شود که گنج حقیقت درون انسان است نه بیرون آن. من عرف نفسه فقد عرف ربه را بخوان و عمل کن با تانی و تأمل. و گنج حقیقت با «جاهدوا فینا» حاصل شود نه با جاهدوا عتًا. حقیقت انسان کامل بر کل جهان محیط است.

آنچه حقّ است اقرب از حَبْلِ الْوَرِيد
 تو فگنده تیرِ فکرت را بعید
 ای کمان و تیزها برساخته
 صید نزدیک و تو دور انداخته
 هر که دور اندازتر او دورتر
 وز چنین گنج است او مهجورتر
 (ب ۲۳۵۲-۲۳۵۵)

فلسفی خود را از اندیشه بگشت
 گو بدو چندانکه افزون می دود
 از مُرادِ دل جُدا تر می شود
 جاها دُوا فینا بگفت آن شهریار
 گو بدو کاو راست سوی گنج پشت

(ب ۲۳۵۸-۲۳۵۶)

سالکان دل را به نور الهی روشن می کنند و با نفس مجاهدت می کنند و صدر نشینان جهان آخرت هستند، تا فنای صفاتی کامل نشده است سالک در حالت خفض و رفع یا خوف و رجاست. قبله عارف بود نور وصال - قبله زاهد بود یزدان بر - قبله معنی و ران صبر و درنگ - قبله باطن نشینان ذوالمنن، در مقابل این صفات متعالی عارفان بالله صفات پست غیر اهل الله بیان می شود تا از طریق بررسی تطبیقی فهم بهتری حاصل شود. قبله عبدالبطون شد سفره ای - قبله عقل مُفلسف شد خیال - قبله مطمع بود همیان زر - قبله صورت پرسیان نقش رنگ - قبله ظاهر پرستان روی زن. (ب ۱۸۹۶-۱۹۰۰).
 از خداوند به کریم - خافض - رافع - و یاد شده است که متناسب با موضوع فنا در توحید صفات می باشد.

گفتمان پنجم آغاز بلوک دوم است که به بررسی توحید صفات می پردازد و گفتمان هشتم پایان بلوک دوم است. حضرت مصطفی در هر دو گفتمان بعنوان فرد اعلائی فنا در توحید صفات معرفی می شود که با دم قدسی خود سالکان طریقت دوست را متصف به صفات حضرت محبوب می نماید.

پارالل گفتمان ششم و هفتم دفتر ششم مثنوی مولوی

گفتمان ششم در پارالل تکاملی تفصیلی است با گفتمان هفتم.

گفتمان ششم متشکل از ابیات ۱۲۲۲-۱۲۹۲ در قالب ۵ بخش می باشد که دارای اتحاد حکایتی - موضوعی اند.

بود گمپیری نود ساله گلان
 چون سر سفره رخ او توی توی
 ریخت دندانهاش و مو چون شیر شد
 عشق شوی و شهوت و حرصش تمام
 مرغ بسی هنگام و راه رهی
 عاشق میدان و اسب و پای نی
 پُر تشنّج روی و رنگش زعفران
 لیک در وی مانده عشق شوی
 قد کمان و هر جشش تغییر شد
 عشق صید و پاره پاره گشته دام
 آتشی پُر در بُنِ دیگِ تهی
 عاشق زمر و لب و سُرنای نی

(ب ۱۲۲۲-۱۲۲۷)

«داستان آن عجزوزه که روی زشت خویشتن را جندره و گلگونه می ساخت و ساخته نمی شد و پذیرا نمی آمد». داستان اصلی گفتمان ششم است و دو قصه «آن درویش که گیلانی را دعا کرد» و «قصه درویش کی از آن خانه هرچه می خواست می گفت نیست» - قصه های حمایتی داستان اصلی اند که برای فهم بهتر پیام داستان اصلی آمده اند. عجزوزه سمبل کسانی است که باطنی زشت دارند اما می کوشند که ظاهری زیبا از خود سازند. در گفتمان ششم، ضرورت مبدل شدن سالک به صفات الهی بیان می شود. سینه باید صیقل یابد تا تبدیل صفاتی حاصل شود.

صیقلی کن یک دو روزی سینه را	دفتَرِ خود ساز آن آینه را
که ز سایه یوسف صاحب قران	شد زلیخای عجزوز از سر جوان
می شود مُبَدَل به خورشید تموز	آن مزاج بارد بَرْدُ الْعَجُوز
می شود مُبَدَل به سوزِ مَرِّمی	شاخ لب خشکی به نخلی خُرْمی

(ب ۱۲۸۷-۱۲۹۰)

و این امر یعنی فنای صفاتی برای همه میسور است چونکه هیچ قلبی پیش او مردود نیست.

مولانا در این حکایت عرفا را به «باز شکاری»، «طاووس»، «طوطی»، «بلبل»، «هدهد» و «لک لک» تشبیه می کند. و به حضرت «یوسف و مریم» بسان نمونه هایی از اولیای الهی اشاره می کند که در سایه تبدیل صفاتی خود به اذن الهی قادر به «مبدل» کردن صفات دیگران شده اند. به صفت «کریم» بودن خدا اشاره می شود (نک: ابیات ۱۲۵۹-۱۲۶۷). در این حکایت همچنین توصیف کسانی می شود که با وجود زشتی باطن می کوشند که ظاهری آراسته بسازند و انذار می دهد از عشق و شهوت جنسی و حرص دنیوی («فرج و زر»، ب ۱۲۳۲) در ایام فرتوتی و پیر شدن و واصل نشدن که در این وقت او عجزوزه ای کهنسال و بی مایه است. (ب ۱۲۴۴) و هر آن کس که خانه درونش متصف به صفات الهی نباشد به مثابه مستراح است که مناسب ریدن است اگر چه ظاهری زیبا و باشکوه نیز داشته باشد.

چون نه ای بازی که گیری تو شکار	بر چنین خانه نباید ریستن
نیستی طاووس با صد نقش بند	که به نقشت چشمها روشن کنند

(ب ۱۲۵۸)

گوش سويِ گفَتِ شیرینت نهند
خوش بسالی در چمن یا لاله زار
نه چو لک لک که وطن بالا کنی
تو چه مرغی و ترا با چه خورند
تا دکانِ فضل کالاه اشتری
از خلایق آن کریم آن را خرید
ز آنکه قصدش از خریدن سود نیست
(ب ۱۲۵۹-۱۲۶۷)

هم نه ای طوطی که چون قندت دهند
هم نه ای بلبل که عاشق وار زار
هم نه ای هُدهُد که پئیکیها کنی
در چه کاری تو و بهر چت خورند
زیسن دکانِ با میکاسان برتر آ
کاله ای که هیچ خلقتش ننگرید
هیچ قلبی پیش او مردود نیست

گفتمان هفتم متشکل از ابیات ۱۲۹۳-۱۸۳۳ در قالب ۲۰ بخش می باشد که دارای اتحاد حکایتی - موضوعی اند.

«حکایت آن رنجور کی طیب درو امید صحت ندید»

آن یکی رنجور شد سويِ طیب گفت نبضم را فرو بین ای لبیب
که ز نبض آگه شوی بر حالِ دل که رگِ دست است بسا دل متصل
چونکه دل غیب است خواهی زو مثال زو بچو که با دل استش اتصال
در گفتمان هفتم «حکایت آن رنجور که طیب در او امید صحت ندید» حکایت اصلی است اما برای فهم بهتر جوانب مختلف آن دو حکایت «سلطان محمود و غلام هندو» و «درذی و ترک» را در دل آن می آورد. مولانا در رابطه با مسئله وارونه بینی اهل دنیا که در حکایت اصلی مطرح کرده است حکایت سلطان محمود را از مصیبت نامه پیش کسوت خود حضرت عطار نیشابوری می آورد. و در رابطه با مسئله شرور که در حکایت اصلی مطرح می شود حکایت درذی و ترک و تمثیلی دیگر را می آورد. این گفتمان از پر نکته ترین داستان های مثنوی است. شاکی سمبل سالک مبتدی و قاضی سمبل پیر و سلطان محمود کنایه از مقام فنای عارفانه می باشند. در گفتمان هفتم مولانا می گوید فنای صفاتی با تاسی به انبیا و اولیای الهی میسر می شود نه با پیروی از عقل جزئی و دانش های ظاهری و حصولی. «عاقبت بینی و آخرت بینی» «صفات واجب مقدماتی» فنای توحید صفاتی است. سرچشمه اصلی الطاف خدا فقط در مرتبه فنا آشکار می شود.

ز آنکه کان و مخزن صنع خدا نیست غیر نیستی در انجلا

(ب ۱۲۶۷)

مرگ اختیاری اسباب غنی شدن سالک در دستگاه الهی می‌شود و فقر عارفانه مقدمه فنا است. سالک وقتی فقیر الی‌الله و غنی عن ماسوی‌الله شد و فقر عارفانه او به کمال رسید آن وقت فانی در حضرت حق می‌گردد و به مقام فنا واصل می‌شود. و هر کس که به حقیقت فقر و فنا بیشتر رسیده باشد لیاقت بیشتری دارد که مجلای حضرت حق شود. و از این رو درویشان از همگان پیشی گرفته‌اند. فقر عارفانه یکی از مباحث کلیدی گفتمان هفتم است.

جمله استادان پی اظهار کار	نیستی جویند و جای انکسار
لاجرم استاد استادان صمد	کارگاهش نیستی و لا بُود
هر کجا این نیستی افزون تر است	کار حق و کارگاهش آن سر است
نیستی چون هست بالاین طبّق	بر همه بردند درویشان سبق

(ب ۱۴۶۸-۱۴۷۱)

صبر در سلوک معنوی از شروط وصول به فناست. صبر هم صفت و هم مقام سلوکی است. از خداوند به عنوان «شاه غرب و شرق» و «بحر» (دریا)، «شاه»، «استاد استادان»، «جواد» و از حضرت محمد به عنوان «سپهدار بشر» در گفتمان هفتم یاد شده است. اصل وجود آدمی «نظر» کردن به سلطان وجود است که حقیقت مطلق است.

هین ببین کز تو نظر آید به کار	باقیت شحمی و لحمی بود و تار
شحم تو در شمعها نفزود تاب	لحم تو مخمور را نامد کباب
در گداز این جمله تن را در بصر	در نظر رَو در نظر رَو در نظر
یک نظر دو گز همی بیند ز راه	یک نظر دو کون دید و روی شاه
در میان این دو فرقی بی شمار	سُرمه جو و الله اعلم بالسرار

(ب ۱۴۶۵-۱۴۶۱)

وقتی سالک با نظر و بصیرت، خورشید جاودان حقیقت را می‌بیند آن وقت در یک قطره مجموعه دریا را مشاهده می‌کند. یعنی می‌تواند کثرات را به واحد ارجاع دهد و آن وقت است که از «موحدین» می‌گردد. چونکه آنکه نمی‌تواند کثرات را به واحد ارجاع دهد مشرک است. البته فیلسوف می‌داند و عارف می‌بیند کثرت در وحدت و وحدت در کثرت را و این است رمز برتری عارف بر فیلسوف و متکلم و فقیه. چون جنس معرفت عارف «شهودی و دیدنی» است و جنس معارف غیر «حصولی و دانستی» است. چشمها چون شد گذاره نور اوست مغزها می‌بیند او در عین پوست

بسیند اندر ذره خورشید بقا بسیند اندر قطره گل بحر را
(ب ۱۴۸۱-۱۴۸۲)

مولانا در این گفتمان است که شعر معروف خود را در معرفی جوهر اصلی کتابش بیان کرده است. او می‌گوید که: همه حکایات، تمثیل‌ها، استعارات، طنزها و تعالیم نظری و عملی که در مثنوی آمده است هیچیک هدف اصلی نیست بلکه مثنوی کتاب «نیستی» است و «هستی»، «مثنوی کتاب توحید است» و لاغیر. لذا بحق است که مثنوی معنوی حضرت مولانا را «توحیدنامه» بخوانیم.

هر دکانی راست سودایی دگر مثنوی دکان فقر است ای پسر
(ب ۱۵۲۵)

«مثنوی ما دکان وحدت» است غیر واحد هر چه بینی آن بُت است
(ب ۱۵۲۸)

یکی از مستندات شیعه بودن مولانا در این گفتمان است. آنجا که مولانا نبی اکرم حضرت مصطفی را معصوم می‌خواند، چرا که معصوم بودن انبیا و ختم الرسل از مختصات تشیع است.

زانکه مایَنطق رَسولٌ بِالْهُویِ کئی هوا زاید ز معصوم خدا
خویشتن را ساز مُنطیقی ز حال تا نگردی همچو من سخره مقال
(ب ۱۶۰۱-۱۶۰۲)

عارف عاشقانه به مقام فنا واصل می‌شود و به مرگ‌های متوالی در راه عشق عاشق است. در اینجا به فنای بعد الفنا اشاره می‌شود.
والله از عشقی وجود جان پرست کُشته بر قتلِ دُوم عاشق تر است.
(ب ۱۵۴۳)

مولانا چگونگی صدور کثرات از مبدأ واحد را تبیینی عارفانه و متفاوت از روش متکلمان و فیلسوفان می‌نماید. او می‌گوید: بی‌قراری عاشقان از آرامش و ناز و ثابت بودن معشوق پدید می‌آید. یعنی وی در چهارچوب نظریه اسماء و تجلی اسماء الله در کاینات و نظریه سریان و جریان بودن عشق در وجود و ارجاع صفات متعدد به ذات واحد مسئله مذکور را تبیین می‌کند. عشق حضرت حق به خود منشاء تجلیات و ظهور کثرات می‌شود. (راجع به برهان محبت و امتیازات و ویژگی‌های آن نگاه کنید: آیت‌الله جوادی آملی، توحید در قرآن، ص: ۸۴-۹۶) البته در ذات و فعل خداوند هیچگونه ضد و همتائی نیست زیرا هستی‌ها همگی از او لباس وجود در پوشیده‌اند.

دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۶ (۳۸)

همچنانکه بی‌قراریِ عاشقان
 او چو کُنه در ناز ثابت آمده
 خنده او گریه‌ها انگیخته
 این همه چون و چگونه چون زبَد
 ضد و نِدش نیست در ذات و عمل
 ز آن بپوشیدند هستیها حُلل
 حاصل آمد از قرارِ دلستان
 عاشقان چون برگها لرزان شده
 آبِ رویش آبِ روها ریخته
 بر سرِ دریای بیچون می‌طبد

(ب ۱۶۱۴-۱۶۱۸)

موصوف شدن به صفات الهی ممکن است اما یافتن کنه ذات حضرت حق ناممکن. حالات و صفات معنوی عارفان از تجلیات حضرت حق است. مولانا برخی صفات و اصناف پاکان را با اقتباس از قرآن مجید بر می‌شمرد که عبارتند از: صبور، حکیم، صابرين، صادقین، و منفقین. (ب ۱۷۵۰-۱۷۵۱)

هر دو گفتمان در بلوک دوم هستند که راجع به فنا در توحید صفات است.

در هر دو گفتمان دو شخصیت با اعمال ناصواب معرفی می‌شوند و موضوع تبدیل صفات پیگیری و به حضرت مریم اشاره می‌شود. اما در گفتمان هفتم به نحو ایجابی و روشنتر و جامعتر مسئله تبدیل مطرح می‌شود. و عارف را ارجاع می‌دهد برای دریابی وصف ذات به طریق انبیا و معجزاتشان. در گفتمان ششم مریم مصداق است اما در گفتمان هفتم طلب حرص معنوی می‌شود که ممدوح است و در مقابل حرص دنیوی مذموم گفتمان ششم است. در گفتمان ششم به یوسف و مریم اشاره می‌شود اما در گفتمان هفتم به تعداد بیشتری از انبیا و با مراتبی بالاتر همچون آدم، ابراهیم، موسی، اسماعیل و احمد (ص) اشاره می‌شود.

چون ز ذات حق بعیدی وصف ذات باز دانسی از رسول و معجزات

(ب ۱۲۹۹)

رابطه و پارالل دفتر ۱ و ۶ مثنوی معنوی مولوی

دفتر ششم جزئی از کل بزرگ مثنوی است، که خود اثر نیز دارای ساختار چند مرحله‌ای و تو در تو می‌باشد. چه شواهدی در دفاع از این نظریه وجود دارد؟ اولاً: مثنوی به شش دفتر تقسیم شده که هر کدام، یک موضوع دارد که مظهر یکی از شش پسر در الهی‌نامه عطار است و طرحی کلی از اثر ارائه می‌دهد. ثانیاً: یک حکایت

عاشقانه از دفتر سوم تا دفتر چهارم مثنوی ادامه می‌یابد که از نظر عملی همانند یک لولا یا واسطه‌ای بین نیمه اول و دوم مثنوی است. لذا اگر اثر را به عنوان آیین‌های لولادار در نظر بگیریم، دفترهای اول، دوم و سوم به ترتیب در دفترهای ششم و پنجم و چهارم انعکاس یافته‌اند. این ترتیب صحیح است، زیرا انعکاس متقاطع، آیین‌ها تصویر است.

نفس، موضوع دفتر اول است و از آنجا که وجود نفس در این جهان، به منظور زندگی و عمل در این جهان است؛ نگرش نفس به جهان، شهوانی و پدیدارشناختی است. نفس به طور غریزی میل به دیدن جزء دارد، نه کل. کاربرد روش ادیبانه در حفظ چنین دیدگاهی یکی از عوامل جدایی جزء از کل است، به گونه‌ای که جزءها کاملاً مجزا و قابل شناسایی و از لحاظ روایی و موضوعی نیز مجزا باشند. تجزیه و تحلیل نشان داده که چنین وضعیتی وجود دارد، زیرا با وجود بی‌میلی مولانا گفتمان‌های مجزا به سهولت قابل تشخیص است. البته موضوع دفتر ششم (توحید) کاملاً با موضوع دفتر اول (نفس) متفاوت است. لذا روش ادبی متفاوتی مورد نیاز است که در آن همه چیز با هم مرتبط باشد. دفتر ششم چنین وضعیتی دارد و به نظر می‌رسد یک گفتمان با گفتمان بعدی یکی می‌شود و مرزهای واضح اندکی بین گفتمان‌ها وجود دارد. اگرچه در دفتر اول، جهانی از فرم به عنوان مدل ارائه شده، لیکن در دفتر ششم جهانی فاقد فرم جلوه گر شده است. با وجود این، مواردی را می‌توان تشخیص داد که از لحاظ موضوعی با یکدیگر مربوط هستند. در این تحقیق شواهدی مبنی بر پاراللیسم میان متنی بین دفتر اول و ششم ارائه می‌شود که بر مطالعه دقیق تر اثر صحنه می‌گذارد.

گفتمان اول دفتر اول، حکایت شاه و کنیزک است. روح، جوهر انسان است که از جهان معنوی فاقد فرم آمده و در هیچ کجا با نفس مرتبط به جهان پدیدارها مرتبط و همراه نیست. اولین حکایت گفتمان نهایی دفتر ششم یعنی «حکایت سه شاهزاده» یا «دژ هوش ربا» بی‌شبهت به حکایت شاه و کنیزک نیست. نیکلسون در تفسیر خود می‌نویسد: «موضوع هر دو، هبوط به جهان صورت و تجربیات بعدی سالکی است که در جست و جوی حقیقت است». هدف مولانا نه تنها پارالل این دو گفتمان بوده، بلکه در بیت ۳۶۶۶ دفتر ششم مثنوی، با اشاره به حکایت شاه و کنیزک در اولین گفتمان دفتر اول و اولین حکایت گفتمان نهایی دفتر ششم (حکایت سه شاهزاده)، این پارالل را به خواننده مثنوی می‌شناساند:

ذکر استثنا و حزم ملتوی گفته شد در ابتدای مثنوی

(دفتر ششم - بیت ۳۶۶۶)

همان گونه که در اولین حکایت دفتر اول، طیبیان به سبب نگفتن عبارت «اگر خدا بخواهد» موفق به درمان کنیزک نشدند، شکست شاهزادگان در اولین حکایت گفتمان نهایی دفتر ششم نیز، به علت عدم به کارگیری همین عبارت بود. مولانا برخی از ابیات این حکایت را به روش غلط طیبیان اختصاص داده که از بیان عبارت «اگر خدا بخواهد» غفلت کردند و خواننده را نیز به سبب عدم درک، در همان رده قرار می‌دهد. لیکن پاراللیسم در اینجا پایان نمی‌یابد: علی (ع) سمبل «انسان کامل» موضوع مشترک پاراللیسم بین گفتمان اول و دوازدهم دفتر اول است. در دفتر ششم نیز بخشی از حکایت پایانی به حدیثی از پیامبر (ص) اختصاص یافته که: هرکس من ولی و مولای او هستم، علی هم ولی و مولای اوست». افزون بر این، هر دو حکایت شامل مثال‌های متعدد درباره نقش اصلی ولی است. اما مهم‌تر از همه، نقش عشق است که بین دو گفتمان، رابطه اساسی برقرار می‌کند. در گفتمان آغازین مثنوی در بخش مرکزی اصلی بیان شده: «عشق بشری و عشق الهی هر دو، ما را به جهان معنوی رهنمون می‌شود». گفتمان پایانی دفتر ششم نیز حاوی مثال‌هایی از این نوع است. عشق در دفتر اول، طیبی بزرگ و تظہیرکننده نفس و در این بخش از دفتر ششم، قدرت کلی عظیمی است که حتی جهنم از آن در هراس است:

ز آتش عشق از این ورای صفی می‌شود دوزخ ضعیف و مُنطقی

(دفتر ششم، بیت ۴۶۰۸)

برخی از مفسران مثنوی نیز به این پاراللیسم توجه کرده‌اند. (جلال الدین همایی، تفسیر داستان قلعه ذات الصور، عبدالحسین زرین‌کوب، سرنی، ص ۶۳-۶۴).

گفتمان دوم دفتر اول (ابیات ۳۲۴-۷۳۸) و گفتمان یازدهم دفتر ششم (ابیات ۳۰۱۴-۳۵۸۲)، گفتمان‌های بعدی هستند که در پارالل با یکدیگر می‌باشند. موضوع اصلی اولیه گفتمان دوم دویینی / احوال بودن، حسادت، مکر، فریب، کثرت، عدم وحدت، پیامبران موسی و عیسی (ع) و محمد (ص)، یک شاه و یک وزیر بود. اشاره شد که جنبه زندگی‌نامه شخصی در این گفتمان قوی است، و احتمالاً مربوط به حسادت مریدان مولانا به سبب هم‌نشینی او با شمس‌الدین تبریزی بوده که منجر به از بین رفتن وحدت و هم‌بستگی ظاهری و باطنی مریدان او گردیده است. گفتمان یازدهم دفتر ششم درباره درویش فقیری است که بدهی بسیار دارد اما نگران نیست، زیرا به بخشندگی خواجه‌ای در تبریز امید دارد. او به تبریز می‌رود و از مرگ آن خواجه به

شدت ناراحت می‌شود. جوانمردی به گردآوری کمک‌هایی از اهالی شهر می‌پردازد، اما در اثر عدم یاری آنها مبلغ مورد نیاز فراهم نمی‌گردد. درویش و جوانمرد بر سر مزار خواجه رفته، سپس شب را در خانه آن جوانمرد به سر می‌برند. در عالم رویا خواجه به آن جوانمرد گوید در زمان حیات خویش، جواهراتی را به درویش اختصاص داده و او را از محل اختفای آنها آگاه می‌کند. به سهولت می‌توان دریافت که این حکایت در واقع، ادامه زندگی نامه شخصی گفتمان دوم دفتر اول است. زیرا به احتمال زیاد، مولانا پس از ناپدید شدن و مرگ احتمالی شمس، چنین وضعیتی را تجربه کرده است. اگر این مسئله محقق گردد، می‌توان پاراللیسم بیشتری نیز یافت. بخش دوم گفتمان یازدهم دفتر ششم درباره پادشاهی است که زمانی در قلعه حکمرانی خویش مورد حمله جعفر واقع می‌شود و در مشورت با وزیر، او شاه را به تسلیم فرا می‌خواند، زیرا جعفر از امدادهای الهی بهره‌مند می‌شده و روح او از متابعت و جمعیت خاطر قوی (ناشی از الطاف الهی) برخوردار بوده است. بخش پنجم شامل مثالی درباره یک مرد دوپین است. بخش‌های هفتم و هشتم در مورد حسادت به خاطر اسبی است که سرانجام وزیر خوارزمشاه آن را به صاحبش باز می‌گرداند. سپس غیرت حق در صورت توجه بنده به غیر حق مطرح می‌شود. حق تعالی نه تنها منشا همه غیرت‌هاست، که منشا اصل همه مکرها و فریب‌ها نیز هست. به این ترتیب همه موضوعات اصلی گفتمان دوم دفتر اول، در گفتمان یازدهم دفتر ششم تکامل می‌یابد.

پاراللیسم گفتمان سوم دفتر اول و گفتمان دهم دفتر ششم در موضوع جنسیت است. این موضوع اصلی هر دو گفتمان است، اگرچه گفتمان دهم سرانجام هم‌نشینی دو غیر هم جنس را در «حکایت قورباغه و موش» به تصویر می‌کشد. این سرانجام در گفتمان سوم دفتر اول پیش‌بینی شده است. پاراللیسم گفتمان چهارم دفتر اول و گفتمان نهم دفتر ششم در موضوع شریک شدن یا شریک نشدن در غذا و این مسئله است که چه کسی، چه چیزی باید بخورد. در دفتر ششم، حکایتی درباره حلوا خوردن یک مسلمان، یک مسیحی و یک یهودی است و بخش پنجم نیز با موضوع «دل‌تک» به آن ضمیمه شده، با این پیام اخلاقی که قبل از شراکت، لحظه‌ای باید تأمل کرد. با بهره‌گیری از پیام‌های دفتر ششم در دفتر اول، شیر مغرور و خودپسند می‌بایست در بدو ورود خرگوش او را بخورد و یا قبل از جهیدن در چاه، با دقت و تأمل بیندیشد. البته سطح اشتراک عمیق‌تری نیز بین این دو گفتمان وجود دارد: مشاهده مستقیم و بی‌واسطه موقعیت‌ها و آن چه مانع از این رویت می‌گردد:

خود هنر آن دان که دید آتش عیان نه کب دکل عسلی النار الدخان

دفتر ششم، بیت ۲۵۰۵

غُلْغُل و طاق و طُرُنْب و گیر و دار که نمی بینم، مرا معذور دار

دفتر ششم، بیت ۲۵۰۹

به این ترتیب می توان پاراللیسم انعکاس متقاطع میان متنی بین دفتر اول و ششم را به نوعی تفسیری بر موضوعات و موقعیت های دفتر ششم از منظر توحید در نظر گرفت. ابیات دفتر ششم مورد بررسی قرار گرفته و پاراللیسم عمده و قابل توجهی بین آنها و دفتر اول اثبات شده است. این بررسی به طور مقدماتی تأیید و اثبات می کند که سازمان دهی بزرگ تری از سازمان دهی هر دفتر وجود دارد که سازمان دهی مثنوی به عنوان یک کل است.

جمع بندی

مولانا در دفتر ششم به «ولایت الله» و «ولی الله» شدن پرداخته است. وی کمال حقیقی انسان را فانی شدن در ذات حضرت محبوب یگانه و بقا در وجود باقی (هو الباقی) او می داند. وصول به این مقام رفیع با نردبان عشق میسر است. معنای ولایت آن است که انسان به مقامی شهودی و وجودی برسد که عالم و آدم را تحت تدبیر خداوند تبارک و تعالی «ببیند». انسانی که از خود فانی است تحت ولایت توحید است. انسان وقتی به این مقام اصل می شود که استقلال و احوال خود را نیز نبیند. در این مقام است که می تواند بگوید «إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» (سوره اعراف، ۱۹۶). این ولایت که انسان در تحت تدبیر خداوند باشد و فعل و صفت و ذات او را حضرت حق تدبیر کند و لاغیر مخصوص انبیا نیست بلکه ولایت امری است عام و مشکک که باب آن برای ابد به روی انسان ها باز است. (اللهم رزقنا).

دفتر ششم با رویکرد کل نگرانه (Synoptic) از ۱۲ گفتمان و سه بلوک تشکیل شده است. چهار گفتمان اول بلوک اول و گفتمان های پنجم تا هشتم بلوک دوم و گفتمان های نهم تا دوازدهم بلوک سوم را تشکیل می دهند. بلوک اول عمدتاً به بررسی توحید فعل (استهلاک اراده سالک در اراده حضرت محبوب) و بلوک دوم به بررسی توحید صفات (فانی شدن صفات در اوصاف الهی) و بلوک سوم به توحید ذات یا فنای کامل سالک در ذات وجود حضرت حق می پردازد یعنی همه ذوات و وجودات را فانی در آن وجود

مطلق بسیط و ذات صرف ببیند و ذاتی را جز ذات اقدس الهی نبیند. (وحده، وحده،
وحده)

به بیانی دیگر دفتر ششم به بررسی چگونگی گذار از مراتب مختلف فنا در توحید و
وصول به مقام ولی الهی می‌پردازد. «و من كان يرجوا لقاء الله فان اجل الله لات» (سوره
عنکبوت، ۵)

والسلام على من اتبع الهدى وان الحمد لله رب العالمين
اکتبر ۲۰۰۷ - مهر ۱۳۸۶ - شوال ۱۴۲۸
دانشگاه لندن

پی‌نوشت‌ها

۱. نک: اقوال و افکار بزرگان غربی و شرقی را راجع به عدم ساختار در مثنوی در منابع ذیل:

- 1-1. Brown, E G, *A Literary History of Persia*, Vollume II, Cambridge University Press, 1951, p. 520.
- 1-2. Chittick, W C, *The Suff Path of love*, Albany, SUNY Press, 1983, p. 6.
- 1-3. Arberry, A J, *Tales from the Masnavi*, Richmond, Curzon Press, 1993, p. 11.
- 1-4. Quoted in Lewis, F D, *Rumi Past and Present*, East and West, Oxford, one world Publication, 2000, p. 542 from the first edition of the encyclopedia of islam.
- 1-5. Rypka, J. *History of Iranjan Literature*, Dordrecht, D Reidel Publication, 1968, p. 241.
- 1-6. Schimmel, A, *The Triumphal Sun*. London, Fine Books, 1978, p. 35.

۷-۱. اقوالی از اندیشمندان ایرانی درباره مثنوی:

«درست است که مثنوی طرح و تبویب پیش پرداخته‌ای ندارد و توالی مطالب آن تابع جریان سیال
ذهن گوینده و اقتضای مجاسی است که مثنوی به جهت مستمعان معدود آن املاء و تقریر می‌شود.»
(عبدالحسین زرین‌کوب، پیر نی، جلد اول، انتشارات علمی، تهران، ۱۹۸۵، ص ۴۷).
«مثنوی محصول ذهن رام نشده و وحشی مولاناست. در آفرینش آن هیچ تصنع و تکلیف و ملاحظه
و قیدی به چشم نمی‌خورد، مولوی حتی در پاره‌ای موارد ملاحظه مخاطبان خود را هم نمی‌کند و
بی‌پروا و بی‌مهار و طبیعت‌وار همان طور که چشمه‌ای از دل زمین می‌جوشد، سخن می‌گوید و
اندیشه‌های خود را عرضه می‌کند و قافیه‌اندیشی چنان که خود او می‌گوید، نزد او جایی و بهای
ندارد.» (عبدالکریم سروش، قمار عاشقانه شمس و مولانا، موسسه فرهنگی صراط، تهران، ۱۹۹۰،
ص ۳۲).

«مولوی مثنوی را فی البداهه سروده است» (بدیع الزمان فروزانفر، رساله تحقیق در احوال و زندگانی مولانا، نسخه تجدیدنظر شده، انتشارات زوار، تهران، ۱۹۵۴، صفحه ۱۰۸).

«مشکل بزرگ مطالعه رومی حاصل روش او در شرح و تبیین است. در مثنوی رشته‌های از موضوعات گوناگون یکدیگر را قطع می‌کنند و همانند بنایی آشفته و مغشوش در هم تنیده‌اند که پی‌گیری آن نیازمند صبوری است. او رؤس افکار و عقاید و احساسات خویش را بدون سیستم، در رشته‌ای سست از حکایتی غیر قابل اهمیت بیان کرده است.» (عبدالحمید خلیفه، متافیزیک‌های رومی، لاهور، ۱۹۶۵، صفحه ۳).

«این کتاب رشته‌ای از حکایات بدون نظم است که روایت زندگی است و ارشادات و تأملاتی نیز ضمیمه آن‌هاست.» (محمدعلی اسلامی ندوشن، باغ سبز عشق، تهران، ۱۹۸۸، صفحه ۱۱۰).

۲. ارجاع به مقالات سایمون ویتمن، دکتر صفوی و دکتر علوی در کتاب اندیشه‌های رومی (*Rumi's Thought*) و مجله (*Transcendent Philosophy*) لندن - سپتامبر ۲۰۰۲ و ۲۰۰۵ و دکتر صفوی / ساختار دفتر سوم مثنوی، استانبول می ۲۰۰۷.

۳. ساختارشناسی دفتر ششم مثنوی مولوی در ادامه تحقیقی است که توسط اینجانب پیرامون دفتر اول و سوم و خانم دکتر مهوش السادات علوی در مورد ساختار دفتر دوم با یاری آقای سایمون ویتمن، طی سالهای ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۵ میلادی در دانشگاه لندن صورت گرفته است.

منابع

۱. مولوی جلال الدین، مثنوی معنوی، تصحیح: نیکلسون، تهران، ۱۳۶۰.
۲. سبزواری، ملاهادی، شرح مثنوی، تصحیح: مصطفی بروجردی، تهران، ۱۳۷۱.
۳. گوهرین، سید صادق، فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی، تهران، ۱۳۵۴.
۴. آشتیانی، میرزا مهدی، اساس التوحید، تهران، ۱۳۶۰.
۵. علامه طباطبائی، محمدحسین، رساله الولایه، قم، ۱۳۵۰.
۶. همائی، جلال‌الدین، تفسیر مثنوی مولوی، تهران، ۱۳۴۹.
۷. آیت‌الله جوادی آملی، عبدالله، توحید در قرآن، قم، ۱۳۸۳.
8. Safavi, Seyed. G. *Rumi's Thought*, 2003
9. Simon Weightman, M. Alavi, Safavi, Seyed. G. in: "Transcendent Philosophy Journal". Sept. 2003. London.
10. Safavi, Seyed. G & Alavi, M. in: "Transcendent Philosophy Journal". Dec 2005. London.
11. Seyed G Safavi, *The Structure of Rumi's Mathnawi*, London, 2006.

The Synoptic View of Book Six in Rumi's Mathnawi

- Discourse 1. Verses: 129-434, How an inquirer asked about a bird ...
- Discourse 2. Verses: 435-592, Story about Fowler who had wrapped himself in grass ...
- Discourse 3. Verses: 593-887, Story of the Lover who, in hope of the of the tryst promised him by his beloved ...
- Discourse 4. Verses: 888-1110, The story of BilL'S crying "One! One" in the heat of the Hijaz ...
- Discourse 5. Verses: 1111-1221, Story of Hilal, who was a devoted servant to God.
- Discourse 6. Verses: 1222-1292, Story of the old woman who used to depilate and rouge her ugly face.
- Discourse 7. Verses: 1293-1833, Story of the sick man of whose recovery the physician despaired.
- Discourse 8. Verses: 1834-2375, The remainder of the Story of the fakir who desire his daily bread without work as a means.
- Discourse 9. Verses: 2376-2509, Story of the three travelers-a Muslim, a Christian, and a Jew...
- Discourse 10. Verses: 2510-2973, How the Sayyid, the king of Termid, proclaimed that he would give robes of honour and horses and slave...
- Link Section: Verses: 2974-3013, Story of 'Abdu'l-Ghawth
- Discourse 11. Verses: 3014-3582, Story of the man had an allowance from the Police Inspector of Tabriz ...
- Discourse 12. Verses: 3583-4915, Story of the king who enjoined his three sons, ...